

جلسه رونمایی کتاب پارادوکس دروغگو تألیف احد فرامرز قراملکی، به همت معاونت فرهنگی خانه کتاب، در شهریور امسال برگزار شد. این کتاب، که در سال ۱۳۸۶، از سوی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران چاپ شده است، بخشی از میراث علمی پیشینیان را در باره پارادوکس دروغگو احیا می‌کند. این پارادوکس، که امروزه در فلسفه منطقی مورد توجه دانشمندان معاصر است، موضوع پژوهش‌های فراوان منطقدانان مسلمان بوده است. دکتر قراملکی، در این اثر، با مقدمه‌ای مبسوط، تاریخ مواجهه دانشمندان مسلمان با معمای دروغگو و تطور تقریرها و راه‌حل‌های آنان را تا دوره اصفهان، گزارش و نقد می‌کند و از پی آن، دوازده رساله از آثار دانشمندان دوره شیراز را با روش انتقادی تصحیح و عرضه کرده است.

کتاب، دربردارنده تعلیقات توضیحی انتقادی مصحح است. تصحیح این کتاب، با همکاری خانم طیبه عارف‌نیا و با ویراستاری دکتر محمدی انجام شده است. نشست رونمایی و نقد این کتاب، با حضور غلامرضا اعوانی، ضیاء موحد و احد فرامرز قراملکی برگزار شد. متن حاضر، گزارش مشروح این نشست است. کتاب ماه فلسفه

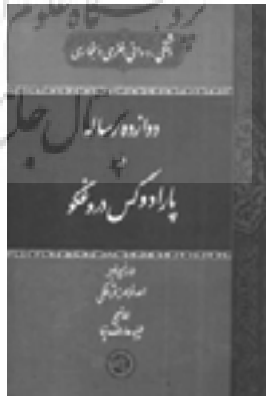
## دشوارة پارادوکس دروغگو و کوشش اندیشمندان مسلمان

گزارش رونمایی و نقد کتاب پارادوکس دروغگو،  
با حضور غلامرضا اعوانی، ضیاء موحد  
و احد فرامرز قراملکی

علی اوجبی: تصحیح قراملکی  
مصدق یک تصحیح انتقادی است

شبهه جذر اصم، یک مبحث منطقی است و از آن‌جا که، حل این شبهه بسیار دشوار بوده است، از آن، به شبهه جذر اصم یاد می‌کنند. اصم، یک عدد گنگ است که جذر گرفتن آن بسیار دشوار است. شبهه جذر اصم، ریشه تاریخی فراوانی دارد و برای نخستین بار، در یونان مطرح شده است و توسط منطقیان و متکلمان و فلاسفه ما نیز، از منظرهای مختلف، بحث و بررسی شده است. شبهه جذر اصم، هم ارتباط با مباحث معنا شناسی و زبان شناسی دارد و هم با منطق و نیز، علم کلام مرتبط است. اگر بخواهیم در قالب یک مثال بیان کنیم، اصل شبهه این است: فرض کنیم، گوینده‌ای که اهل کرت است، بیان می‌کند که تمامی اهل کرت دروغگویند. این مطلب، شامل خود گوینده هم می‌شود. از این رو، این قضیه، متناقض ناماست. خودش، خودش را نقض می‌کند. یعنی، اگر تمامی اهل کرت دروغگو باشند، خود گوینده نیز، از مصادیق آن قضیه خواهد بود. بنابراین، این جمله که تمامی اهل کرت دروغگو هستند، صادق نخواهد بود.

از کارهای بسیار خوبی که، سال‌هاست آقای دکتر قراملکی آغاز کردند، تصحیح متون به صورت جدی است. کاری که دیگر اساتید حوزه فلسفه نیز، شایسته است بی‌بگیرند و به مقوله احیای متون اهمیت دهند. بنده از آن‌جا که، با فن تصحیح به‌خوبی آشنا هستم، کارهای آقای دکتر قراملکی را از حیث دقت و تصحیح انتقادی قابل قبول می‌دانم. آثار ایشان می‌تواند برای علاقمندان حوزه تصحیح متون



و دانشجویان، الگوی خوبی باشد. پیشنهاد بنده این است که در صورت امکان، در دانشگاه‌ها، واحدهایی را به این مهم اختصاص دهند. چون، دانشجویانی که پایان نامه دکتری خود را، تصحیح یک متن قرار می‌دهند، در عمل، شناخت و مهارت چندانی با حوزه نسخه‌شناسی و نسخه‌پژوهی ندارند و متأسفانه عمده تصحیح‌های آن‌ها، قابل قبول نیست. جا دارد که از آقای دکتر قراملکی بپرسیم که چرا در نامگذاری کتاب، به تعبیر پیشینیان، که شبهه جذر اصم است، وفادار نبوده است؟



### دکتر احد فرامرز قراملکی: به احیای سنت با زبان جهانی باور دارم

بخاری فرزند، که شرح آن را بر کتاب پدر در این ۱۲ رساله آوردم، بحثی با عنوان وجه تسمیه این معما به جذر اصم دارد. وی سه احتمال را در این باره ذکر می‌کند. احتمال معروف این است که اصم، عددی است که جذر آن را نتوان به سهولت گرفت و دانست. عقل غیر فنی ما به جذر آن نمی‌رسد. پارادوکس دروغگو هم، پارادوکسی است که عقل ما به حل آن نمی‌رسد. وجه تسمیه دوم آن، این است که اصم یعنی، سخت. جذر نیز، یعنی، برکندن. این شبهه، از آن رو که آمده است تا سخت‌ترین سنگ بنای یقین را مورد حمله قرار دهد، این نام را یافته است؛ به اعتقاد بنده، وجه تسمیه جالبی است و با آنتی‌نومی می‌تواند معادل باشد. وجه سوم، آن است که مبدع و کاشف این پارادوکس، ابن کمونه است و چون او اصم بود، این معما، جذر اصم نامگذاری شد که البته، در این وجه، واژه جذر بی توضیح می‌ماند. چون، نام این شبهه، شبهه اصم نیست. بلکه، شبهه جذر اصم است. اما، در پاسخ به سؤال آقای اوجبی که چرا نام پارادوکس دروغگو را، به جای شبهه جذر اصم انتخاب کردم، باید خاطر نشان شوم که من به دو اصل، در کنار هم اعتقاد دارم: ۱. احیای میراث علمی در سنت دیرینه خودمان. یعنی، آن چه که ما ایرانیان طی قرن‌ها تولید کرده‌ایم، که سخنان بسیار گران‌بها در میان این‌هاست. ۲. اعتقاد به طرح این آثار و متون با زبان جهانی، به گونه‌ای که قابل عرضه به جهان باشد. امروزه، نام جهانی این معما، پارادوکس دروغگو است. جذر اصم، به پارادوکس دروغگو دلالت نمی‌کند. بنابر این، اگر عنوان کتاب، جذر اصم گذاشته می‌شد، آن‌ها که از فرهنگ ما آگاهی ندارند، نمی‌توانستند سر درآورند. از این رو، با این اعتقاد که سنت دیرینه را با استانداردهای امروزی باید احیا کرد، بر آن شدم نامی برای کتاب انتخاب کنم، که مقبولیت جهانی داشته باشد. با این حال، در مقدمه به تفصیل بیان کرده‌ام که این نام، چه بوده و چیست؟



### دکتر غلامرضا اعوانی: حل پارادوکس دروغگو، نجات فلسفه است

پارادوکس دروغگو، پیش و بیش از آن که به شبهه جذر اصم نامبردار شود، معروف به شبهه کل کلامی کاذب یا شبهه کلامی کاذب که همان Liar paradox بوده است. گویند که فردی از اهالی کرت ادعا می‌کند که، هر آنچه که می‌گوید، دروغ است یا می‌گوید که همه کتبی‌ها دروغگو هستند. این سخن، این پرسش را پیش می‌آورد که، او راست گفته است یا دروغ؟ اگر راست گفته باشد، دروغ گفته و اگر دروغ گفته باشد، راست گفته است. بنابراین، خود این سخن تناقض دارد. لذا این سخن، مسائل منطقی در پی آورده است. ما در فلسفه یا هر نظامی، حق نداریم تناقض داشته باشیم. زیرا قابل قبول نیست. ارباب عقول، صاحبان خرد و اصحاب فکر و اندیشه، وقتی مشاهده کنند که در یک قضیه‌ای تناقضی هست، در پی راه حلی برمی‌آیند. جست‌وجو برای یافتن راه حل پارادوکس دروغگو، ۲۵۰۰ سال تداوم داشته است و فرزندان فرهنگ‌ها سعی بسیاری کرده‌اند. اصل بر این است که یک نظام فلسفی سازگاری درونی داشته باشد. یک رجل فیلسوف، باید کلامش سازگار باشد. یعنی، اثر فیلسوفوس نباید تناقض‌گویی کند. حکمای ما از این اصل، برای نشان دادن سازگاری نظام فلسفی یک فیلسوف استفاده می‌کردند. یعنی، می‌خواستند نشان دهند زبان و قواعدی را که آن فرد، خودش وضع کرده، رعایت نمی‌کند.

اگر این معمای دروغگو حل نشود، چند اصل فلسفی، که ارکان و بنیان فلسفه است، مورد خدشه قرار می‌گیرد. یکی، از این اصول، مسأله صدق است. پس، یا باید بگوییم پارادوکس دروغگو، تناقض نیست و دلیلی برای این مدعا بیابیم و یا اگر پذیرفتیم که تناقض است، باید از آن نظریاتی که تمام فلسفه بر آن مبتنی است،

دست بشویم. یکی از این نظریات، نظریه صدق است. شبهه کل کلامی کاذب، بنیان نظریه صدق را تهدید می‌کند. نظریه دیگری که با این شبهه ارتباط می‌یابد، نظریه تناقض است. مثلاً، برای رفع و دفع این شبهه، بگوییم که، میان صدق و کذب، تناقضی نیست. و این، در صورتی پذیرفتنی است که، بین صدق و کذب، قائل به یک حدّ وسط باشیم و این، به معنای وارونه کردن بنیان فلسفه است. بنابراین، برای این که فلسفه سر جای خود بماند، باید خردمندان و فرزائگان، فلسفه را نجات دهند.

من حدود ۲۳ سال پیش، مقاله ۴۰ صفحه‌ای را در کنگره علامه طباطبایی، با همین عنوان پارادوکس دروغگو نوشتم و در آن، پیشنهادهایی را برای حل این معما ارائه کردم.

در قرن گذشته تناقضاتی در منطق، ریاضیات، علوم و حتی فلسفه به وجود آمد که شبیه پارادوکس دروغگوست. وقتی کانتور نظریه مجموعه را مطرح می‌کرد با پارادوکسی، شبیه به پارادوکس دروغگو روبرو شد. وقتی ریاضیات زیر سؤال رود، کلی علم زیر سؤال رفته است. یعنی، همه چیز زیر سؤال رفته است. این پارادوکس‌ها، پاسخ‌ها و نتایج مفیدی داشته است. یکی از آن‌ها، پاسخ راسل است که گفته است، یک محمول داریم و یک، محمول محمول. محمول محمول، با محمول یکی نیست. محمول را شما برای افراد حمل می‌کنید، محمول محمول را به محمول حمل می‌کنید، نه به افراد. محمول محمول، یعنی predicate of predicate با محمول فرق دارد.

به نظر بنده، ما این سخن را قبلاً داشته‌ایم. به ارسطو اشاره می‌کنم. ارسطو این را پیش‌بینی کرده است. ارسطو وقتی بحث موجود را، موجود بما هو موجود قرار می‌دهد، می‌پرسد که آیا هر چیزی را که موجود بود، باید در متافیزیک از آن بحث کنیم؟ او با این پرسش، برخی از اقسام موجود را از بحث وجود، خارج می‌کند. به یکی از آن‌ها، اشاره می‌کنم. به نظر من، پاسخ پارادوکس دروغگو، در این سخن ارسطو پیش‌بینی شده است. البته، من تاکنون، ندیده‌ام که کسی به این امر توجه و اشاره کرده باشد. ارسطو چند معنای موجود را از بحث وجود خارج می‌کند. یک نوع موجود، که از آن، به موجود به معنای «صادق» تعبیر می‌کند و معدوم به معنای «کاذب». یعنی، صدق و کذب. می‌گوید که صدق و کذب از مسائل موجود نیست و عارض موجود نمی‌شود؛ بلکه، عارض قضایا می‌شود. استدلالش این است که وقتی می‌گوییم: این سفید است؛ سفیدی چیزی هست که در خارج عارض شده است، یا وقتی می‌گوییم: این چیز واحد است (واحد نه وحدت)؛ واحد چیزی است که در خارج، واحد است. ولی، نمی‌توان گفت: این صادق است. حمل سفیدی بر این جایز است. حمل تمام این صفات، یعنی، واحد، کثیر، علت، معلول جایز است، این‌ها، همه در خارج واقع می‌شود. اما، اگر بگوییم این صادق است، این قضیه، اساساً متافیزیکی نیست. یعنی، درباره وجود نیست. چرا؟ زیرا، صدق عارض قضایا می‌شود. بنابراین، او محمول درجه دوم را پیش‌بینی کرده بود؛ با این بحث که، ما قضایایی داریم که محمول آن‌ها، محمول درجه اول نیست، محمولی نیست که در خارج عارض وجود افراد و اشخاص شود؛ بلکه، عارض در ذهن می‌شود؛ از جمله صدق و کذب. ارسطو این موارد را از بحث وجود خارج می‌کند و داخل در مباحث منطق می‌شمارد.

## اعوانی:

به نظر من، پاسخ پارادوکس دروغگو، در سخنان ارسطو پیش‌بینی شده است.  
البته من تاکنون ندیده‌ام که کسی به این امر توجه و اشاره کرده باشد.

## دکتر ضیاء موحد: زندگی سرشار از پارادوکس‌هاست

یکی از منطق دانان معاصر به نام آرتور اس. مولین می‌گوید، ۵-۴ ساله که بودم پارادوکس را کشف کردم. وی به اندازه‌ای به منطق مسلط بود که حتی با منطق چشم بندی می‌کرد. یعنی، کلاس‌هایش، کلاس‌های شیرین‌کاری بود. انسان‌هایی که به یک رشته بسیار مسلط باشند، می‌توانند با بیان طنز و شیرین‌کاری با موضوع، بازی کنند. در فرهنگ غربی، یک روزی است که افراد سعی

می‌کنند یکدیگر را فریب دهند و سر هم کلاه بگذارند و از آن طرف، دیگران سعی می‌کنند کلاه سرشان نرود. آرتور اس. مولین می‌گوید: همان روز برادر بزرگم آمد و گفت: امشب تو را فریبی خواهم داد که تاکنون چنین فریبی نخورده‌ای. من بیدار ماندم تا چنین فریبی نخورم. اما، برادرم تا صبح نیامد و من نمی‌دانم که فریبش همان بود که نباید یا خودش هم خوابش برد. آرتور اس.

مولین می‌گوید که این، اولین بار بود که من تناقض را کشف کردم. در مورد اهمیت تناقض، گمان می‌رود که حق با کسانی است که پاراکانسیستنت لوجیک *paraconsistent logic* هستند. این حرف، از سوی ویتگنشتاین نیز مطرح شده است. به یک اعتبار، سخنان دکتر اعوانی درست است. اما، بسیاری از علوم دارای تناقض‌اند. اما، ما هم‌چنان استنتاج و استدلال می‌کنیم. یعنی، در بند آن نمی‌مانیم که در جایی تناقض دیده شده است. اگر این طور بود، با کشف پارادوکس دروغگو، باید منطق را می‌بوسیدیم و کنار می‌گذاشتیم. پیشینیان می‌گفتند، اگر در جایی تناقض را پذیرفتید؛ در آن صورت، هر چیزی را می‌توان ثابت کرد. اما، در منطق‌های پاراکانسیستنت، می‌گویند این جور نیست که اگر، مثلاً در ریاضیات تناقض پیدا کردید، بگویید، پس

برف را می‌شود ثابت کرد که سیاه است. بنابراین، این، سخن نادرستی است که اگر جایی تناقضی پیدا شد، ما آن علم را کنار بگذاریم. ویتگنشتاین می‌گوید، این، نشانه‌ی یک مرض است. یک جای کار عیب دارد. ولی، نه این که کل آن علم را کنار نهیم.

و اما، در باره پارادوکس دروغگو، چند نکته را بیان می‌کنم. اولاً، جمله آن فرد اهل کثرت، به تناقض نمی‌انجامد. زیرا، اگر خود این فرد، دروغگو باشد، معنایش آن است که این جمله، کاذب است، ولی، نقیض جمله همه حرف‌هایی که کرت‌ها می‌گویند، دروغ است، این است که بعضی از حرف‌هایی که می‌گویند، صادق است و این، اشکالی ندارد و ممکن است که این جمله، جزء آن حرف‌ها باشد. تناقض زمانی است که جمله را شخصی کنیم و بگوییم: آنچه من می‌گویم کاذب است. آن وقت، آن چه من می‌گویم اگر کاذب باشد، صادق است و اگر صادق باشد، کاذب است. بنابراین، این را باید حل کرد. اگر برای این هم، راه‌حلی بیابیم، مشکل رفع می‌شود. راه حلی که حکمای ما برای این مسأله پیدا کردند، این است که می‌گویند، وقتی شما می‌گویید: این جمله صادق است. کدام جمله؟ یا می‌گویید: این جمله کاذب است. باز، کدام جمله؟ هنوز، جمله‌ای ندارید. این اشکال، درست است. حکما می‌گویند باید به چیزی ارجاع داشته باشی. آن‌ها در پاسخ می‌گویند، بسیار خوب، ما بنیان پارادوکس دروغگو را محکم می‌کنیم و اشکال ارجاع را حل می‌کنیم. به این، صورت که، مثلاً کاغذی برمی‌داریم و می‌گوییم، آن چه آن طرف این کاغذ نوشته شده، کاذب است. بعد، آن طرف کاغذ هم می‌نویسیم، آن چه این طرف کاغذ نوشته شده، صادق است. خوب، اگر این گونه شود، جمله به بیرون از خودش ارجاع می‌یابد و باز همان مشکل به وجود می‌آید. اگر بتوانیم این مشکل را هم حل کنیم، پارادوکس ما، حل نهایی خود را پیدا خواهد کرد. خیلی‌ها در این جا سخن گفته‌اند. من به اختصار می‌گویم که نخستین راه حل، راه حل تارسکی است که تأیید سخنان دکتر اعوانی است. او بیان می‌کند که صدق و کذب، داخل زبان موضوعی نمی‌شود. شما می‌توانید بگویید که این جسم سفید است. این جسم سیاه است. ولی، وقتی راجع به صدق و کذب بخواهید صحبت کنید، صدق و کذب، محمول خود آن زبان نیست. باید بیرون از زبان آمد و از زبان فاصله گرفت و آن وقت، راجع به زبان صحبت کرد. بنابراین، صدق و کذب نمی‌تواند به خود جمله، در داخل زبان ارجاع یابد. باید بیابید بیرون، آن

## موحد:

### راه حلی که حکمای ما برای این مسأله دروغگو

پیدا کردند، این است که می‌گویند وقتی شما می‌گویید:

این جمله کاذب است. کدام جمله؟ هنوز جمله‌ای ندارید.

این اشکال درست است. حکما می‌گویند

باید به چیزی ارجاع داشته باشی.

وقت مسأله حل می‌شود. اما، به این نیز، ابراداتی گرفته شده است. آخرین راه حل، راه حل کرییکی است که در سال ۱۹۷۵ در *journal of philosophy* شکل ساده آن را نوشت و شکل فرمول‌بندی شده‌اش را دیگران انجام دادند و آن، کار بسیار مشکلی است. باید یک سلسله بی‌نهایت را قبول کنیم و بگوییم که، هر جمله متناقضی یا هر جمله پارادوکسیکالی، صدق و کذبش، در مرحله بالاتر محرز می‌شود تا به *Fix point* برسیم. و آن‌جا تکلیف همه جملات معین می‌شود. اما، این، به قول کوهن دشوارتر از آن است که ما به آن، راه حل بگوییم. لذا، مسأله پارادوکس دروغگو هم‌چنان جواب قطعی و نهایی ندارد. اما، این، به این معنا نیست که بگوییم که مفهوم صدق و کذب به طور کلی بی‌اثر شد و دیگر، نه صدقی هست و نه کذب، نه، چنین نیست. بلکه، می‌شود گفت که این، یک مورد بسیار صعب *extreme* است، که باید در جای خود بحث شود. پارادوکس‌ها همه جا هست و اساساً زندگی، سرشار از پارادوکس‌هاست. از این چیزها در تمام رشته‌ها هست. در الاهیات، ریاضیات، اخلاق، منطق‌های تکلیف، معرفت‌شناسی و ..... هیچ منطقی نداریم، که خارج از نوعی تناقض باشد. بنابراین، این تناقض‌ها و پارادوکس‌ها با ما هستند.



سخن آخر من، این است که کار آقای دکتر قراملکی، کار خوبی است. تا آن‌جا که من اطلاع دارم، یکی از کارهای خوبی که علمای ما کرده‌اند، کارهایی است که در حوزه فلسفه منطق کرده‌اند. این کارها می‌تواند منبع الهام باشد. این کارها هنوز هم مهم است. هنوز ناشناخته است. این را بگوییم که ما چهار فرمول در منطق موجهات داریم، به نام *فرمول‌های بوریدن* و *فرمول‌های بارکن*، که در مرکز منطق موجهات قرار دارند؛ تا حدی که، هر بار بخواهیم در منطق موجهات صحبت کنیم، این فرمول‌ها در مرکز مباحث است. دو تا از این فرمول‌ها را به بوریدن، فیلسوف فرانسوی قرن چهاردهم نسبت داده‌اند و دو تای دیگر را به *خانم بارکن*، که هنوز در قید حیات است و شاگرد کارنپ هم بوده، نسبت داده‌اند. جالب این‌جاست که هر چهار فرمول را قبلاً، *ابن سینا* در کتاب *العبارة* و هم‌چنین در *اشارات*، در بخش منطق آورده است و در شرح مطالع و بعدها دیگران، به تفصیل آن پرداخته‌اند. در شرح مطالع، شارح می‌گوید این بحث، بحث بسیار مهمی است. اما، در قرن ما، مرحوم شهابی در کتاب *منطق خود* می‌نویسد که این بحث، اساساً بحثی است پر تکلف و بی‌فایده. یعنی، مسأله‌ای که امروز، در مرکز افکار است و آن وقت، بوعلی سینا متوجه آن شده است، در قرن ما، از سوی ما چنین مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد!!



امید است که تصحیح این‌گونه ادامه یابد و ما به قول شوکی، منطق‌دان به دنبال فرهنگ خود باشیم، نه هر چه که مُد می‌شود. فرهنگ خود ما می‌تواند الهام‌بخش باشد. در گذشته، هر ده‌بیست سال، یک دانشمند بزرگ داشتیم. اما، امروزه، ما در برابر غرب، دچار مرعوبیت شدیم؛ به گونه‌ای که، هر چه آن‌جا مطرح می‌شود، ما هم می‌خواهیم در باره‌اش صحبت کنیم و این، ظلمی است به فرهنگ خودمان.

### دکتر احد فرامرز قراملکی: پارادوکس دروغگو، یک فعل گفتاری است.

به اختصار، در باره پارادوکس دروغگو در دوره اسلامی سخنانی عرض می‌کنم. همان‌طور که اساتید فرمودند، پارادوکس دروغگو اساساً یونانی است و دانشمندان ما در این مورد، وامدار یونان‌اند. آغاز پارادوکس دروغگو در فرهنگ ما، حل پارادوکس نیست، خوش‌آمدگفتن به پارادوکس است. هم جاحظیه در حل مسائل کلامی و هم خود *فارابی* می‌گویند: *کل کلامی کاذب الگویی است که ارسطو به وسیله آن پاسخ سوفسطائیان را می‌داد.* یعنی، هر دیدگاه سوفسطایی را که می‌خواستند رد کند، در الگوی *کل کلامی کاذب* می‌آورد و نشان می‌داد، که این، پارادوکسیکال است. و لذا، باطل است. به دیگر سخن، در آغاز تمدن اسلامی گمان می‌رفت که *کل کلامی کاذب* واقعاً پارادوکس است نه شبه پارادوکس. یعنی، تناقضی است غیر قابل حل. همه متکلمان ما اعم از اشاعره و معتزله، که دو نحله کلامی مهمی در کنار شیعه بودند، به رغم اختلاف مبانی، به پارادوکس دروغگو خوش‌آمدگفتند و از آن، به عنوان ابزاری در بیرون کردن رقیب از صحنه مباحثات علمی استفاده کردند. به گمان من، از منطق دانان قرن هفتم، *اثیرالدین ابهری* در *جامع الدقایق*، اولین کسی است که پارادوکس دروغگو را جدی گرفت. با ابتکار ابهری، کتاب‌های منطقی، به غیر از *فن مغالطه*، بحث جدید و مستقلاً را با عنوان *الخاتمة فی المغالطات* پیدا کردند. البته، بعضی از کتاب‌های منطقی، نه کتاب‌های آموزشی منطق؛ بلکه،

کتاب‌هایی که با جهت گیری پژوهشی نوشته می‌شد. کتاب کشف الحقایق ابهری، المنصص و جامع الدقایق کاتبی و بعد از آن، این‌کمون در الجدید فی الحکمة و علامه حلّی در اسرارخقیه و همین‌طور عده‌ای از منطق دانان، بحث مستقلی را تحت عنوان پارادوکس‌ها مطرح کردند که غیر از بحث فن مغالطه بود. معمولاً ۲۰ مغالطه مهم داشتند، که این مغالطات را بحث می‌کردند. یکی از آن‌ها، پارادوکس دروغگو بود که در این باره، همه تلاششان در دو جهت بود: ۱. ارایه تقریرهای بسیار قوی. ۲. حل آن‌ها. یکی از این تقریرها، که خالی از ملاحظت نیست، این است که ابهری می‌گوید: فرض کنید کسی وارد خانه شود و بگوید من هر سخنی بگویم، دروغ است و سپس، بمیرد. منتقدان او می‌گویند، اساساً نادر است که کسی بیاید سخنی بگوید و بمیرد. بعدها این تقریر به نام تقریر پنج‌شنبه - جمعه درآمد، که کسی پنج‌شنبه بگوید، جمعه سخنی خواهیم گفت که صادق است و تا جمعه، هیچ سخن نگوید؛ جز این که بگوید، همان سخنی که پنج‌شنبه گفتیم، کاذب است. البته، این را به دو گونه گفته‌اند. یعنی، آن کارت پستالی که آقای دکتر موحد فرمودند، در فرهنگ اسلامی ما، صورت پنج‌شنبه - جمعه‌ای یافته است. تقریرهای دیگری نیز ارائه شده است. گاهی گفته‌اند، کل کلامی فی هذه الساعة کاذب. گاهی گفته‌اند، من بگویم: من دروغگویم.

از منطق دانان قرن هفتم که بگذریم، به دانشمندان دوره شیراز می‌رسیم که آغازگر نگارش رساله مستقل در پارادوکس دروغگویند و این، نشانگر پیشرفت خیره‌کننده‌ای است. چنان‌که تنها در دوره شیراز، یازده رساله مستقل یافتیم که با رساله بخاری، می‌شود دوازده رساله. بعد از دوره شیراز، این بحث در دوره اصفهان ادامه می‌یابد. در دوره اصفهان، مکتب رقیب ملاصدرا، یعنی مکتب ملا رجعی تبریزی، اغلب دانشمندان سرخ پارادوکس دروغگو رفته‌اند و به چالش با آن پرداخته‌اند. تنکابنی، یکی از آن‌هاست و آقاسین خوانساری، معروف به فقیه، یکی دیگر از آن‌هاست. او رساله‌ای در زمینه پارادوکس دروغگو دارد. در دوره اصفهان غالب کسانی که رقیب ملاصدرا بودند، به پارادوکس دروغگو پرداخته‌اند. چون آنان گرایش فقهی اصولی داشتند، بحث پارادوکس دروغگو، کم‌کم به علم اصول هم راه پیدا کرد. و ظاهراً محمد سراب تنکابنی کسی است که هم اصولی بوده و هم فقیه و هم فیلسوف و هم علاقمند به پارادوکس دروغگو. به همین دلیل اصولیان متأخر، مانند شیخ انصاری در رسائل، پارادوکس دروغگو را صراحتاً تحلیل می‌کند و خلاصه کلامش این است که، سخنی که ارجاع به خود self referential باشد، باطل نیست؛ مگر این که، بر خود ارجاع شود و در عین حال، خودش را ابطال کند و بعد، نشان می‌دهد که پارادوکس دروغگو، در حقیقت چنین است. یعنی، حتی شیخ انصاری نیز پارادوکس دروغگو را خوشامد می‌گوید. از حیث تاریخی، این نکته نیز، گفتنی است که کتاب المحصول فی علم الاصول فخررازی سال‌های سال قبل از اصولیان متأخر، این پارادوکس را در علم اصول مطرح کرده و ده‌ها صفحه نیز تحقیق و تقریرات مختلف در این باره دارد که، بنده همه را در کتابشناسی این کتاب آورده‌ام و کوشیده‌ام بگویم که دانشمندان ما، سهم بسیار جدی در این مهم داشته‌اند.

### در باره حل پارادوکس

راه‌حل‌های بسیاری طرح شده است. یکی، همان است که استاد من آقای دکتر موحد، اشاره کردند. جرجانی در این باره می‌گوید: وقتی می‌گوییم: کل کلامی کاذب، این، به چه چیزی اشاره دارد؟ این، یک اشاره‌ای است بدون مشارالیه. در واقع، چیزی در میان نیست تا دروغ

باشد یا راست. خواه طوسی نیز، این معما را می‌خواهد از طریق تمایز بین خبر و مخبریه، حل کند و جالب این است که همه این راه‌حل‌ها به چالش کشیده شده است. ولی، تفتازانی دو نوع محمول بودن را از هم جدا کرده است. تفتازانی می‌گوید که صدق و کذب هم می‌تواند محمول درجه اول باشد و هم درجه دوم. به این معنا

## قراملکی:

با این اعتقاد که سنت دیرینه را

با استانداردهای امروزی باید احیا کرد،

بر آن شدم نامی برای کتاب انتخاب کنم که

مقبولیت جهانی داشته باشد.

که، هم می‌تواند محمول باشد و هم می‌تواند وصف یک خبر باشد. یعنی، وصف یک محمول باشد که می‌شود محمول درجه دوم. دشتکی ضمن نقد این سخن، پیشنهاد می‌دهد که بگوییم، دو نوع صدق و کذب داریم: صدق و کذب درجه اول و صدق و کذب درجه دوم. سپس می‌گوید که هیچ‌کس نمی‌دانست که برای صدق و کذب درجه دوم نیز، شرایط خاص لازم است. می‌دانید نزد فیلسوفان مسلمان برای این که قضیه صادق باشد باید شرایطی داشته باشد. مثل، الموجبة فی صدقها لابد من وجود الموضوع. بعد، دشتکی پیشنهاد می‌کند که در پرتو پارادوکس دروغگو، بیابید بگوییم که صدق درجه دوم نیز، برای خودش شرایطی می‌خواهد و او خود، این شرایط را نیز بحث می‌کند.

موحد:

## جالب این‌جاست که هر چهار فرمول بوریدن و بارکن را قبلاً، ابن سینا در کتاب العبارۀ و

همچنین در اشارات، در بخش منطق آورده است.

من هنوز بر این باورم که راه‌حل معمای دروغگو، بسیار ساده‌تر از این حرف‌هاست. کافی است که بگوییم می‌شود به جای این که بگوییم: من شما را تحسین می‌کنم، بگوییم: آفرین. آفرین جمله است؟ جمله تام است؟ خبر است؟ محکی می‌خواهد؟ آیا جز این است که بگوییم، این، یک فعل گفتاری است؟ من دروغ می‌گویم یا من دروغگو هستم مطلقاً خبر نیستند. این‌ها انشاء‌اند. مثل آفرین، کارکرد انشایی دارند؛ نه، کارکرد خبری. اساساً این‌ها را خبر انگاشتن خطاست. نه به دلیل این که به پارادوکس می‌انجامد؛ بلکه، به دلیل این که، من به جای این که بگوییم: من شما را تحسین می‌کنم، می‌توانم بگوییم: آفرین. قصه من دروغ می‌گویم نیز، درست مثل این است که بگوییم: بعث، اشتریت، خونجی- نه در بحث پارادوکس دروغگو- در بحث قسم می‌گوید که قسم را خبر ندانید. اگر قسم را خبر بدانید، به تسلسل می‌انجامد. می‌دانید چرا؟ یعنی، اگر این قسم را اعلام خبر از قسم بکنید، در آن صورت، خود آن قسم چیست؟ آن هم که اقسام است. آن را هم اگر خبر بدانید، آن هم خبر از یک قسم خوردن می‌دهد. لذا گمان می‌رود که بگوییم پارادوکس دروغگو، در همه اشکالش می‌تواند فعل گفتاری باشد. این سخن را برای کارت پستال پیاده کردن، البته، خالی از اشکال نیست.

در پایان سخن، گفتنی است که می‌توان جلد مستقلی را به بحث پارادوکس دروغگو در قبل از دوره شیراز و یک یا دو جلد را نیز، به بعد از دوره شیراز اختصاص داد.

### دکتر اعوانی

من تحسین می‌کنم یا آفرین، یکی نیست. بگذارید جمله را عوض کنیم. مثلاً، بگوییم: من در میدان آزادی هستم، دروغ است. این جمله چطور انشایی می‌شود؟ به علاوه، امروزه حتی برای deontology هم صدق و کذبی قائل شده‌اند. یعنی، این حوزه هم برای خودش منطقی دارد. به نظر بنده، علوم، مجموعه‌ای از گزاره‌هاست و این گزاره‌ها را نمی‌توان به انشاء تبدیل کرد.

### دکتر قراملکی

ادعای من این نیست. وقتی می‌گوییم: الف ب است، دروغ است. این، مطلقاً انشاء نیست و تحلیل خودش را دارد.

### دکتر اعوانی

در گزاره مورد بحث ما، دروغ، به عنوان ارزش مطرح نیست، به عنوان خبر است. دروغ همه جا در معنای ارزشی به کار نمی‌رود. وقتی می‌گوییم: این دروغ است، دارم خبر می‌دهم.

### دکتر قراملکی

تعبیر من انشاست، نه ارزشی بودن. من اصلاً از طریق تحویل به دئوتولوژی نمی‌خواهم حل کنم. یعنی، نمی‌خواهم بگوییم این، دئوتولوژیکال و تکلیف شناختی است یا ارزشی است یا اخلاقی است. اصلاً بحث بنده،



این نیست. الف ب است، دروغ است. یک علم گزاره‌ای است. هیچ بحثی در این نیست. اما، من دروغ می‌گویم، علم گزاره‌ای نیست. من به این اعتقاد دارم. بدون هیچ تردیدی، ساختار منطقی جمله الف ب است، دروغ است، علم گزاره‌ای است. اما، وقتی می‌گویم: من دروغ می‌گویم، مثل این است که بگویم: من شما را تحسین می‌کنم یا بعثت یا اشتربت. این عبارات، مطلقاً خبر نیستند.

### دکتر اعوانی

شما می‌توانید بگویید: بعثت و از آن، خبر اراده کنید.

### دکتر قراملکی

اگر به قصد خبر بگویی، معامله باطل است. این، انشاء است...

### دکتر موحد

شما با این بیان، برای دروغ دو تا معنا قائل می‌شوید. یکی، دروغی که بگویم: هر چه می‌گویم دروغ است. و دیگر آن که بگویم: این جمله دروغ است. در این صورت، این بحث پیش می‌آید که این دو تا دروغ چه می‌شوند؟ حال، باید معیاری قرار دهیم برای دروغ، آن‌گاه که در باره کل کلامی کاذب به کار می‌رود و دروغ، وقتی که برای جملات دیگر به کار می‌رود و این، نمی‌شود. مثلاً، اگر بگویم: امروز چهارشنبه است و شما بگویید که دروغ می‌گویی. شما کاری نمی‌کنی، جز نفی حرف من. یا حتی اگر خودم حرفی بزنم و بعد، بگویم که دروغ گفتم، معنایش این است که من دروغ گفتم. من دروغ گفتم، تکذیب است و از مقوله آفرین و امثال این‌ها بیرون می‌رود.

### دکتر قراملکی

من قبلاً عرض کردم که این سخن را در خصوص صورت کارت پستی نمی‌توان زد و تطبیق دادن این سخن با آن، کار سختی است. اما، فرمایش دکتر موحد را می‌شود از یک جهت انتقاد کرد. اگر ما معنا را چیزی ندانیم جز مفردات آن؛ در این صورت، حق با شماست. هرگز معنای جملات، جمع جبری معانی مفردات نیست. به دیگر سخن، لازم نیست دروغگو دو تا معنا داشته باشد. اما، چون شما دو تا جمله دارید به لحاظ ساختاری، دو تا ساختار دارید. این دو ساختار، دو معنا می‌دهد؛ بدون آن‌که، از ما بطلبد که کلمه دروغ، دو تا معنا داشته باشد. یعنی، شما دروغ را به معنای واحد در نظر بگیرید. اما، الف ب است، دروغ است، یک ساختاری دارد و من دروغ

می‌گویم، یک ساختار دیگر. همه آن‌چه که آستین و شاگردانش آن را فعل گفتاری speech act می‌گویند، به نظر من همین ساختار را دارد. یعنی، من دروغ می‌گویم، می‌تواند انشاء دروغ باشد نه اخبار از دروغ، با حفظ معنای دروغ. یعنی، واژه دروغ لازم نیست دو تا معنا داشته باشد. بنده عرض کردم ما دو جور می‌توانیم بگوییم بعثت؛ با این‌که ریشه بیع یک معنای واحد دارد. بعثت را می‌توانیم به صورت یک جمله خبری بگویم که در این صورت، (شامل تمام احکام منطقی، از جمله، صدق و کذب بر آن بار می‌شود. اما، من بعثت را می‌توانم به صورت انشاء بگویم که اساساً خالی از صدق و کذب است. لذا، کل کلامی کاذب را شما می‌گویید صادق است یا خیر؟ من می‌گویم که این، انشاء است. چرا شما از صدق و کذب می‌پرسید؟

### دکتر موحد

اگر یک شخصی بیاید در یک جلسه‌ای و مقداری حرف بزند، بعد به شما بگوید: آن‌چه من در این جلسه گفتم، به ملاحظات بود و همه‌اش دروغ بوده است، آن وقت شما می‌گویید که دروغی که این‌جا به کار بردید، معنای انشایی می‌دهد؟

## قراملکی:

مکتب رقیب ملاصدرا،  
یعنی مکتب ملا رجبعلی تبریزی،  
اغلب دانشمندانش سراغ پارادوکس دروغگو  
رفته‌اند و به چالش با آن پرداخته‌اند.



## دکتر قراملکی

خیر، ببینید، این جا شما چون متعلق دارید، همانند الف ب است دروغ است، می شود. شما می گوید: آن چه من در این جلسه گفتم... P<sub>۱</sub> P<sub>۲</sub> P<sub>۳</sub> P<sub>۴</sub> این ها دروغند. این جا، جمله به لحاظ ساختاری، اخباری است. اما وقتی می گوید: من دروغ می گویم، خاصه وقتی می گویم: کل کلامی فی هذه الساعة... به نظر من، هر چه کلام به سمت شخصی شدن پیش می رود، آن را از اخبار درمی آورد و انشایی می کند.

### دکتر موحد

مشکل قضیه آن است که ما با ارجاع به خود self reference سر و کار داریم. ارجاع به خود را هم نمی توانید با گریز از اخباری به انشایی، حل کنید. شما می خواهید بگوئید حالا که این، خود ارجاع شد، از مقوله انشاء می شود.

### دکتر قراملکی

خیر، بنده اول توضیح دادم که انشاء خواندنم نه به دلیل این است که اگر خبر باشد، به تناقض می انجامد و خود را شامل می شود. انشاء انگاشتن من به دلیل آن کار کردی است که این ساختار نحوی

دارد.

### دکتر موحد

این ساختار نحوی به خاطر همان ارجاع به خود است که گرفتاری ایجاد کرده است.

### دکتر قراملکی

خیر، ببینید وقتی من می گویم: شما را تحسین می کنم، اساساً پارادوکسی در میان نیست. این جمله، خبر است یا انشاء؟ این، دو حیثیت دارد: خبری و انشایی. مثل بعث و اثتريت می ماند. من آن معنای دوم را مد نظر دارم.

### دکتر موحد

آفرین، هم حالت مبهمی است. شما وقتی به یک نفر می گوید: آفرین. این، دهها معنا می تواند داشته باشد. ممکن است بگوئید که حرفی که گفتم، درست است یا کاری که انجام دادی، درست است. بستگی به شرایطی که در آن این جمله را گفتم، معنا فرق کند. این شرایط، ممکن است انشایی را تأیید کند و یا خبری را تأیید کند. حال، فرض کنید بنده گفتم: هر آن چه که می گویم، دروغ است. جنبه انشایی این جمله چیست؟

### دکتر قراملکی

معنایش این است که به من اعتماد نکنید. من با این عبارت، از شما سلب اعتماد کردم. به هر حال، این، رأی و نظر من است. اتفاقاً یکی از راه حل هایی که قدمای ما ارائه کرده اند، همین است. گفته اند که کافی است که شما این را انشاء بگیرید. اما، نگفتند انشاء گرفتنش به چیست؟ البته، دوانی یک ملاک آورده است. او گفته است که هر گزاره ای وقتی از یک انسانی صادر می شود، باید دلالت بر صدقش کند. اگر گزاره ای نتواند به نحو معنادار بر صدق خود دلالت کند، اساساً خبر نیست. این، همان سخنی است که دکتر موحد می فرمایند. یعنی، چون این جا نمی توانیم به نحو معنادار بگوئیم که صادق است، چون پارادوکس پیش می آید، لذا آن را انشاء می دانیم. سخن دوانی هم این گونه است.

### دکتر موحد

جالب آن است که هیچ کدام از این مباحث در مورد راست، یعنی، هر چه می گویم، راست است، پیش نمی آید. بنابراین، اگر ما در مورد دروغ می توانیم این حرفها را بزنیم، باید در مورد راست هم بتوانیم بگوئیم که چنین بار انشایی دارد. در حالی که اصلاً این بار انشایی را ندارد.

## اعوانی:

اگر این معمای دروغگو حل نشود،

چند اصل فلسفی که ارکان و بنیان فلسفه است،

مورد خدشه قرار می گیرد.